

حمله های نظامی را متوقف کنید

دیپلماسی جهانی برای اعلام هرچه زودتر آتش
بس فعال شود

ننگ و نفرت بر جنگ افروزان، جنایتکاران جنگی
و مدافعین حمله های نظامی

سرنگون باد حکومت های جنگ طلب و دیکتاتور

گسترده تر و مستحکمتر باد همبستگی اکثریت اهالی

جامعه بمثابه قربانیان جنگ آمریکا - اسرائیل

و ایران و جنگ چهل اندی ساله اقلیت در قدرت

حکومت جنایتکار اسلامی در ایران

- ۶ دانش آموز در حمله آمریکا به پردیسان قم کشته شدند

- دروغ جمهوری اسلامی درباره «مرخصی گسترده زندانیان»

- روایت یک مادر از آخرین وداع با دو دانش آموز؛ دادخواهی برای کودکان میناب در شورای حقوق بشر

- حمله به دانشگاه علم و صنعت؛ آسیب به فضاهاى آموزشى و پژوهشى

- یادداشت چهارم از تهران: تنهایی در میانه سرکوب و جنگ

- تظاهرات نه به پادشاه - ونکوور، کانادا

- نیم میلیون نفر روز شنبه ۲۸ مارس در بزرگترین راهپیمایی علیه راست افراطی در تاریخ بریتانیا به خیابان های مرکز لندن آمدند.

- تظاهرات در پاریس : به مناسبت روز زمین و در حمایت از مردم فلسطین و علیه جنگ و کشتار در منطقه هزاران نفر از میدان باستیل تا میدان ملت به تظاهرات پرداختند

***۶ دانش آموز در حمله آمریکا به پردیسان قم کشته شدند**

در حمله آمریکا و اسرائیل به منطقه مسکونی در پردیسان قم که بامداد جمعه ۷ فروردین ۱۴۰۵ رخ داد، ۲۰ نفر از جمله ۶ دانش آموز به نامهای محمدجواد مهدی، معین صفری نوا، زهرا مهدی، علی اکبر مهدی، مبینا مهدی و مهدی فرجی کشته شدند.

شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران

***دروغ جمهوری اسلامی درباره «مرخصی گسترده زندانیان»**

به گزارش کانال دانشجویان متحد، فرزانه محمدحسن، خواهر مصطفی محمدحسن (دانشجوی زندانی)، در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: در این شرایط سازمان زندانها از «مرخصی گسترده» به زندانیان می‌گوید. که برای اوین حتی به ۱۰٪ هم نرسیده. در حالی که خطر جدی جان زندانیان را تهدید می‌کند.

او در ادامه گفت: زندان عملاً بدون هیچ مسئول و نظارتی رها شده. نه مددکار هست، نه مسئول و دادیار ناظر. هیچکس پاسخگو نیست. اما از خانواده‌ها خواسته‌اند برای ملاقات بیایند! اگر شرایط ناامن است، چرا مسئولان حضور ندارند؟ چرا خانواده‌ها را به خطر می‌کشاند؟

***روایت یک مادر از آخرین وداع با دو دانش آموز؛ دادخواهی برای کودکان میناب در شورای حقوق بشر**

در جریان نشست شورای حقوق بشر سازمان ملل، محدثه فلاح، مادر دو دانش آموز کشته شده در میناب، در تماس ویدیویی آخرین لحظات دیدار با فرزندانش را روایت کرد.

او با اشاره به آخرین گفت‌وگو با فرزندانش گفت: «وقتی از در بیرون می‌رفتند گفتند، «مامان، بعد از مدرسه بیا دنبالمون» و این جمله ساده حالا هزار بار در ذهنم تکرار می‌شود و هر بار دلم از درد می‌سوزد.»

فرزندان او، مهدیه و امین احمدزاده، در جریان بمباران دبستان دخترانه در میناب جان خود را از دست دادند؛ رخدادی که بار دیگر آسیب‌پذیری کودکان و مدارس در شرایط جنگ و خشونت را برجسته کرده است.

این مادر دادخواه از شورای حقوق بشر و تمامی نهادهای مسئول خواست که این فاجعه فراموش نشود و تأکید کرد: «حقیقت باید روشن شود و عواملان این درد باید پاسخگو باشند؛ نه برای انتقام، بلکه برای عدالت و برای آنکه جان کودکان بی‌ارزش تلقی نشود.»

شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران با محکوم کردن کشتار کودکان و هدف قرار گرفتن مدارس، تأکید می‌کند که امنیت و حق حیات دانش‌آموزان نباید در هیچ شرایطی نقض شود و خواستار پاسخگویی عاملان این جنایت‌ها و پایان دادن به روندی است که کودکان را به قربانیان اصلی خشونت بدل می‌کند.

***حمله به دانشگاه علم و صنعت؛ آسیب به فضاهای آموزشی و پژوهشی**

در پی حملات ایالات متحده و اسرائیل در بامداد هشتم فروردین، دانشگاه علم و صنعت مورد هدف قرار گرفت و بخش‌هایی از این مرکز آموزشی و پژوهشی آسیب دید.

بر اساس گزارش‌ها، هدف اصلی این حملات، مرکز تحقیقات ماهواره‌ای این دانشگاه بوده است. با این حال، ویدیوهای منتشرشده نشان می‌دهد که دانشکده علوم پایه نیز در جریان این حملات دچار آسیب شده است.

هدف قرار گرفتن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، بار دیگر نگرانی‌ها درباره امنیت فضاهای علمی و آموزشی و تأثیر جنگ بر حق آموزش و پژوهش را افزایش داده است.

شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران با محکوم کردن حمله به مراکز آموزشی و علمی، تأکید می‌کند که دانشگاه‌ها و مدارس باید از هرگونه تعرض نظامی مصون بمانند و هدف قرار دادن این فضاها نقض آشکار حق آموزش و اصول بنیادین انسانی است. شورا خواستار پایان دادن به چنین حملاتی و تضمین امنیت محیط‌های آموزشی است.

***یاداشت چهارم از تهران: تنهایی در میانه سرکوب و جنگ**

غزل - این روزها شکل دیگری از تنهایی و سرکوب را هم تجربه می‌کنم که بسیار دردناکتر، غمگین‌کننده‌تر و خسته‌کننده‌تر از مواجهه با سرکوبگران رژیم اسلامی و نگرانی‌های اطرافیانم است. یادم هست زمانی در مدرسه و دانشگاه و خیابان همه در کنار هم مقابل ارتجاع و استبداد به هرشکلی می‌ایستادیم. این روزها اما دوستانم، آشناهایم و نزدیکانم هم دیگر تاب تحمل شنیدن یا خواندن ندارند. فرق نمی‌کند در کدام گروه فکری باشند یا باید آنچه می‌خواهند بشنوند را بگویی یا خفه‌خون بگیری یا حمله‌های کلامی و فحش و تهدیدهایشان را تاب بیاوری. این هم میراث سال‌ها تنفس و زیستن در هوای استبداد و سانسور است؟

دوشنبه 3 فروردین 1405 / تهران / غزل

دیروز زمان زیادی را بیرون از خانه و محله‌مان بودم و این دور بودن به قدری تنش و فشار روانی زیادی به من وارد کرد که وقتی رسیدم از شدت سردرد و استرس و تپش قلب آرام‌بخشی خوردم و خوابیدم بی‌آنکه فرصت کنم آنچه بر من گذشته بنویسم.

همزمان که با هزار تماس و تلاش و پیگیری‌های زیاد در تلاشم که دستگاه استارلینک به دستم برسد اخبار متعددی از بازداشت و تهدید افرادی که این روزها به اینترنت دسترسی دارند و هجوم به خانه‌ی افرادی که استارلینک دارند به گوشام می‌رسد. حجم حرف‌ها و شایعه‌ها و به اعتقاد من یک کلاغ

چهل کلاغها و ایجاد رعب و وحشت به قدری زیاد است که تشخیص مرز بین حقیقت و دروغ تقریباً غیرممکن شده است.

یکی از نزدیکان برایم تعریف می‌کرد که چند روز پیش گروهی لباس شخصی مسلح به خانهای دوست‌شان ریخته‌اند چون فهمیده بودند که به اینترنت وصل هستند و تمام گوشی‌ها و لپ‌تاپ‌هایشان را توقیف کرده‌اند. شاید هم طرف استارلینگ داشته و بخاطر آن بوده. نمی‌دانم. اما تن‌ام می‌لرزد! نکند بخاطر همین اینترنت نیم‌بندی که دارم به خانهای من هم هجوم بیاورند؟ روایت‌های همه به قدری تکه‌تکه و گنگ است که نمی‌توانی با قاطعیت بگویی دقیقاً چه اتفاقی افتاده است. هرکسی روایتی تعریف می‌کند از اینکه فلان‌جا منفجر شده و با خاک یکسان شده. فلانی بچه‌اش را ایست بازرسی گرفته از شدت ترس و استرس پسر جوان سگته کرده و مرده است. فلانی را از اطلاعات زنگ زده‌اند تهدید کرده‌اند که چرا پشت تلفن فلان حرف‌ها را می‌زنی. فلانی از خانهای بمب خورده خودشان عکس گرفته ماموران حمله کرده‌اند خودش و گوشی‌اش را گرفته‌اند. فلان منطقه که ساختمان‌های زیادی تخریب‌شده است قدم به قدم ماشین‌های اطلاعات با ماموران لباس شخصی نشسته‌اند و هرکسی که عکس و فیلم بگیرد بازداشت می‌کنند و در ادامه هرکسی تحلیل می‌کرد که فلان‌جا را بزنند چه می‌شود و آب و گاز و برق برود چه کنیم و بنزین نباشد و کار نباشد و پول نباشد چه کنیم. در یک کلام: اگر زنده نمانیم چه؟

من سکوت کرده بودم به حجم عظیم استرسی نگاه می‌کردم که آدم‌ها تلاش می‌کردند با حرف زدن و روایت کردن و تحلیل کردن استفراغ کنند تا کمی سبک شوند و آنچه بیش از همه مرا مبهوت کرده بود چهره‌هایی بود که هنگام روایت کردن در ظاهر نه خشمگین بود نه ترسیده نه حتی ناراحت آنچه من از بیرون شاهدش بودم هیجانی شدید بود. گویی در حال روایت یک داستان مهیج و جذاب هستند. حس می‌کنم دیگر حتی واکنش‌های هیجانی و احساسی هم حالت نرمال خودش را از دست داده‌اند و به شکل‌های عجیب و غریبی بروز پیدا می‌کنند.

تمام مدت خیره به چهره‌ها و دهان‌ها به این فکر می‌کردم که چطور آنقدر هیجان‌زده و مهیج در حال روایت و تحلیل فاجعه‌ای هستند که این روزها تجربه می‌کنیم. و صدای ممتد و گوش‌خراش رسانه‌های خبری داخلی و خارجی که گویی در لاتاری پیروز شده‌اند و با چنان آب و تاب تمام‌نشده‌ای ۲۴ ساعته از ایران می‌گویند که به من حالت تهوع می‌دهد. کلمات کاپوشچینسکی در کتاب «یک روز دیگر از زندگی» در سرم مرور می‌شود:

جالب است شنیدن این که دنیا چطور مباحثه می‌کند، تهییج می‌کند، اغوا می‌کند، چطور تهدید می‌کند، چطور ظاهرسازی می‌کند و دروغ می‌گوید. چطور همه حق دارند و هیچکس نمی‌خواهد صدای طرف دیگر را بشنود... دنیا چشم دوخته به صحنه‌ی نمایش عظیم نبرد و مرگ، صحنه‌ای که نهایتاً تصور کردنش هم برایش سخت است، چون تصویر جنگ قابل انتقال نیست. نه با قلم نه با صدا نه با تصویر. جنگ واقعیت است اما فقط برای آن‌هایی که درون میدان خونبار و سهمگین و پلشتش گرفتار شده‌اند. برای بقیه جنگ صفحاتی است در کتاب‌ها.

احساس خفگی و تنش زیادی را تجربه می‌کردم. تمام بدنم منقبض شده و در خود مچاله شده‌ام و قلبم دیوانه‌وار خودش را به سینه‌ام می‌کوبد تمام این حالت‌ها در لحظه‌هایی که به ایست‌های بازرسی می‌رسیدم اوج می‌گرفت. در مسیر به سه چهار تا ایست خوردم. سعی می‌کنند زیر پل‌ها مستقر شوند

و یا در مناطق به شدت مسکونی و تجاری تا ریسک حمله‌ی پهبادی را کاهش دهند. معمولاً هم ماشین‌هایی که شاسی‌بلند هستند، وانت‌ها و کامیون‌ها را حتماً نگه می‌دارند و کامل می‌گردند و هنوز هم سرنشین مرد برایشان خطرناک‌تر از سرنشین زن است و مردها را بیشتر نگه می‌دارند و می‌گردند.

هر بار که به ایست می‌رسم نفس‌ام حبس می‌شود حس مجرم تحت‌تعقیبی را دارم که هر لحظه ممکن است مجاش را بگیرند. این حسی است که همواره در مواجهه با نیروهای ایدئولوژیک سپاهی و بسیجی داشته‌ام. هر جور و از هر زاویه‌ای نگاه می‌کنم موجودیت من برای این گروه نامشروع است و ریختن خون‌ام حلال! اینکه چطور بین‌شان هنوز به روش و آیین خودم زندگی می‌کنم و هنوز حتی زمانی که از میان نیروهای اسلحه‌به‌دست‌شان می‌گذرم حجاب ندارم و هنوز با وجود چنین سرکوب‌هایی دارم ریسک خرید استارلینک را به جان می‌خرم برای خودم هم عجیب است. این نیروی عجیب مقاومت و مبارزه و این میل به آزادی از کجا می‌آید؟ چطور حتی در چنین شرایطی سگ سیاه افسردگی بر من مسلط نشده؟

دیروز به قدری روایت‌های پرتنش شنیدم و در سطح شهر به‌خاطر فضای به‌شدت امنیتی تنش تحمل کردم که با خودم گفتم من غلط بکنم حالا حالاها از خانه و محله‌مان جای دورتری بروم. اخبار مربوط به اولتیماتوم ترامپ و تهدیدش به زدن زیرساخت‌ها هم به شدت ذهنم را درگیر کرده و مضطربم در این میان حکومت باز هم در حال ارسال پیام به ماست با این مضمون که اگر آمریکا زیرساخت‌های ما را بزند ما هم زیرساخت‌های کل منطقه را می‌زنیم! خب که چی؟ چکار کنیم؟ یک مشت روانی بی‌عقل با خزعبلاتان در حال نابود کردن کل دنیا و کشتن هزاران آدم معمولی و بی‌گناه هستید و هیچ‌کدام هم از خر شیطان پیاده نمی‌شوید؟ هر روز هارتر و افسارگسیخته‌تر برای هم شاخ و شانه می‌کشید.

دیشب حتی با وجود قرص آرامبخش اصلاً خواب آرامی نداشتم. بخش مفصل‌تر خوابم هم آنجایی بود که دیدم: چمدانم را بسته‌ام و در حال رفتن به جایی امن. به پله‌های برقی بسیار بلندی می‌رسم و کسی می‌گوید از اینجا می‌توانی سوار هواپیمایی شوی که قرار است زمین را ترک کند و به جای امنی در فضا برود. نمی‌خواهم سوار شوم می‌گویم منتظر خانواده‌ام بیایند. کسی مرا هل می‌دهد روی پله‌ها. وارد هواپیما می‌شوم، شبیه یک خانه تیمی بسیار بزرگ و مجهز است. ناگهان متوجه می‌شوم چمدانم همراه نیست می‌خواهم برگردم اما درها بسته می‌شود و من ضجه می‌زنم. سراسیمه این‌ور و آن‌ور می‌روم و می‌گویم همه چیزم را جا گذاشتم من باید برگردم. و وحشت‌زده از خواب می‌پریم.

محتویات چمدان من که دلم می‌خواهد این روزها هرکجا که می‌روم با خودم ببرم تهران است، ایران است، خانواده و دوستانم است که هرکدام در نقطه‌ای از این سرزمین همچنان تلاش می‌کنند دوام بیاورند، خاطراتم و تکتک خیابان‌ها، کافه‌ها، مغازه‌ها، آدم‌ها، درخت‌ها، گربه‌ها، پرنده‌ها، هوا و آسمانی است که تمام عمرم در کنارشان زندگی کردم. من تا وقتی زنده‌ام چمدانم را رها نمی‌کنم و هرچقدر هم سخت یا غیرممکن من دلم نمی‌خواهد مجبور به فرار شوم.

باز هم کلمات کاپوشچینسکی در سرم مرور می‌شود. آخر در میانه‌ی جنگ چه وقت خواندن چنین کتابی بود دختر! شاید هم دقیقاً همین روزها وقت خواندش باشد. نمی‌دانم:

اتفاقی باید بیفتد، اتفاقی در انتظارمان است. چون اینجا جنگی در جریان است. طرف صحبتتان می‌گوید خون‌ها ریخته خواهد شد. این درسی است برگرفته از تاریخ و تاریخ به ما می‌آموزد که امکان ندارد اتفاقاتی مهم و سرنوشت‌ساز بیفتد، بی‌آنکه جوی خون جاری شود. بعد نوبت لحظه‌ای سکوت می‌شود. لحظه‌ای که تو فکر می‌کنی آیا این خون قرار است خون تو باشد؟ احساس خفگی توام می‌شود با کلافگی و بی‌قراری.

برگرفته از رادیو زمانه

***تظاهرات نه به پادشاه - ونکوور، کانادا**

امروز ۲۸ مارس روز جهانی <> نه به پادشاه <> ، در همراهی با مردم امریکا و کانادا در تظاهرات هابی که در بیش از سه هزار شهر برگزار شد ما نیز ، همراه با بخشی از ایرانیان ضد جنگ و در اعتراض به بمباران های جنایتکارانه اسرائیل و امریکا و کشتار مردم بی دفاع ایران ، ، با شعار های نه به جمهوری اسلامی ، آزادی زندانیان سیاسی و زن ، زندگی ، آزادی / ژن ، ژیان ، نژادی ، در تظاهرات نه به پادشاه - ونکوور شرکت کردیم . در این گردهمایی سخنرانان سیاست های سرکوبگرانه داخلی و خارجی ترامب را بویژه در مورد مهاجران محکوم کردند . یکی از سخنرانان همبستگی و حمایت خود را از ایرانیانی که با شعار نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی در این تظاهرات شرکت کردند اعلام کرد .



برگرفته از صفحه فیس بوک محمدصفوی

***نیم میلیون نفر روز شنبه ۲۸ مارس در بزرگترین راهپیمایی علیه راست افراطی در تاریخ بریتانیا به خیابان‌های مرکز لندن آمدند.**

«باهم» ائتلافی متنوع از سازمان‌ها است که زیر یک پرچم واحد متحد شده بودند تا نفرت‌پراکنی راست افراطی را رد کنند.

خیابان‌های محل راهپیمایی مملو از تابلوها، پلاکاردها و پرچم‌های دست‌ساز، بالن‌ها و صدای شعارها و سوت‌ها بود. زمانی که جلوی راهپیمایی به پایان رسید، انتهای آن هنوز در پارک لین، یعنی محل آغاز حرکت، قرار داشت.

حضور بلوک‌های اتحادیه‌های کارگری، این تجمع را به یکی از بزرگترین تظاهرات ملی در چندین سال اخیر تبدیل کرد.

پرچم‌ها متعلق به طیف گسترده‌ای از گروه‌ها بودند؛ از گروه‌های محلی و هنری مردمی کمبریج گرفته تا شاخه‌های مختلف اتحادیه‌های کارگری، معلمان، دانشجویان، حامیان آزادی فلسطین، «دوستان زمین»، «سبزها»، اتحادیه «جی‌ام‌بی» و سایر اتحادیه‌ها.

بلوک همبستگی با مبارزات مردم ایران در لندن و کارزار مبارزه با اعدام نیز با شعارها و پلاکاردهایی علیه جنگ، علیه جمهوری اسلامی، برای آزادی زندانیان سیاسی، علیه راست افراطی و در حمایت از آزادی فلسطین در این تظاهرات شرکت کردند.

آندره آگان، دبیرکل اتحادیه یونیسون، در سخنرانی خود خطاب به جمعیت گفت:

«این خیابان‌ها متعلق به ماست و کسانی که می‌خواهند ما را از هم جدا کنند، جایی در این خیابان‌ها ندارند. به هر اعتصابی که نگاه کنید، کارگران سیاه‌پوست و سفیدپوست را می‌بینید که در کنار هم در برابر کارفرمایان ایستاده‌اند. به همین دلیل است که راست افراطی از جنبش اتحادیه‌های کارگری ما متنفر است.

ما باید در محل کار خود مبارزه کنیم؛ نه فقط علیه کاهش دستمزدها و برای دستمزد بهتر، بلکه علیه نژادپرستی، تبعیض جنسیتی، ترنس‌ستیزی و در راه اتحاد.»



برگرفته از صفحه فیس بوک نسرين ابراهیمی

*تظاهرات در پاریس : به مناسبت روز زمین و در حمایت از مردم فلسطین و علیه جنگ و کشتار در منطقه هزاران نفر از میدان باستیل تا میدان ملت به تظاهرات پرداختند ،

ما جمعی از ایرانیان با پرچم نه به جنگ ، نه به جمهوری اسلامی، برای آتش بس فوری ! نیزدر این تظاهرات شرکت کردیم .

برگرفته از صفحه فیس بوک ابراهیم آوخ

akhbarkargari2468@gmail.com